

نوشتن بدون اتاقی از آن خود

گفت‌وگو با فریبا وفی

● مژده دقیقی



ادب

● نامش بیشتر از سایر نویسندگان در جوایز ادبی امسال تکرار شده؛ بعضی از رمانش، پرنده من، تقدیر کرده‌اند و برخی چون بنیاد گلشیری و جایزه ادبی یلدا آن را بهترین رمان سال ۸۱ شناخته‌اند. پرنده من اولین رمان فریبا وفی است که به چاپ سوم رسیده؛ نثری ساده و صمیمی و در عین حال هوشمندانه، و طنزی ظریف و خودجوش دارد، و محور آن، مانند اغلب داستان‌های وفی، دنیای درونی زنان است. پیش از این رمان، دو مجموعه داستان در عمق صحنه (۱۳۷۵) و حتی وقتی می‌خندیم (۱۳۷۸) از او منتشر شده است.

می‌شویم کار چقدر جدی است. من اولین بار موقع نوشتن پرنده من فهمیدم نوشتن چقدر جدی است و من چقدر در این کار بی‌تجربه‌ام و چه چیزهایی کم دارم؛ از جمله دانش زندگی، شناخت آدم‌ها، وصل کردن اینها به همدیگر، و آن دید یکپارچه‌ای که بتوان همه اینها را کنار هم چید. یک جور انسجام فکری، یک جور ذهن منظم. نوشتن رمان به چنین چیزهایی نیاز دارد که من قبلاً در نوشتن داستان کوتاه تجربه نکرده بودم.

● ویرجینیا وولف در کتاب اتاقی از آن خود، که در واقع متن دو سخنرانی او درباره داستان‌نویسی زنان است، می‌گوید زن‌ها برای آنکه بتوانند داستان بنویسند - یا اصولاً بنویسند - احتیاج به اتاقی از آن خودشان و سالی پانصد پوند پول دارند.

○ این حرف مهمی است. اینها از ضروریات نوشتن است. من «اتاقی از آن خود» را کمی عمومی‌تر می‌گیرم؛ نویسنده برای نوشتن، یک خلوت خاص لازم دارد. من تقریباً چنین خلوتی نداشتم؛ الان هم کم دارم. فراهم کردن این خلوت برایم سخت بود، بخصوص که بچه هم دارم و نمی‌توانستم چنین ساعت‌هایی را برای خودم فراهم کنم. به‌نظرم حرف خیلی درستی است.

● این مسئله چقدر مغل‌کار نویسنده‌های زن ماست؟

○ دوجور می‌شود به آن نگاه کرد. از یک زاویه می‌شود گفت خیلی مهم است چون نویسنده وقتی دوست دارد بنویسد نمی‌تواند. یاد می‌آید سال‌ها پیش که بچه‌هایم هنوز کوچک بودند، همه کارهایم را می‌کردم و بچه‌ها را هم زودتر می‌خواندم و، در واقع، آن وقت اضافی را برای نوشتن صرفه‌جویی می‌کردم. ولی

بگویم که شما از نویسندگان کم‌کار هستید. تا به حال سه کتاب از شما چاپ شده؛ در عمق صحنه، حتی وقتی می‌خندیم، و پرنده من که دوتای اول مجموعه داستان‌اند و سومی رمان است، همین زمانی که امسال برنده چند جایزه شد. تجربه نوشتن داستان کوتاه و رمان چه تفاوت‌هایی دارد؟

○ نوشتن رمان خیلی سخت است. فراغت بیشتری می‌خواهد، تمرکز زیادی می‌خواهد. برای من که همیشه داستان کوتاه می‌نوشتم، کار سنگینی بود. حتی می‌توانم بگویم یک جور آزمایش بود. می‌خواستم ببینم از عهده‌اش برمی‌آیم یا نه. نوشتن رمان به کار مستمر احتیاج دارد؛ درحالی‌که داستان کوتاه بعد از یک یا دو هفته کار تمام می‌شود. فراهم کردن شرایط نوشتن رمان برای من مشکل بود. به‌نظرم این کار انرژی زیادی می‌طلبد. در رمان تکلیف نویسنده باید با خیلی چیزها روشن شود. داستان کوتاه، بُرش کوتاهی است؛ می‌توان از کنار خیلی مسائل رد شد. ولی در رمان باید تکلیف با دنیا و آدم‌ها روشن باشد.

● منظورتان یک جور شناخت و ذهنیت روشن است؟ یک جور دانش خاص؟

○ ببینید، در رمان نمی‌توانی درباره کسی بنویسی که نمی‌شناسی. شاید این مسئله در داستان کوتاه زیاد مشخص نشود، ولی در رمان نمی‌شود قسر در رفت. نوشتن رمان پشتوانه خیلی محکمی می‌خواهد.

● نوشتن داستان کوتاه به چنین دانش و شناختی نیاز ندارد؟

○ چرا. اتفاقاً شاید نوشتن داستان کوتاه استعداد بیشتری هم می‌خواهد. منظورم این است که در جریان نوشتن رمان، تازه متوجه

● خانم وفی، اول بگویید جایزه گرفتن خوب است یا بد؟

○ وقتی جایزه گرفتم خیلی خوشحال شدم. انتظار نداشتم این‌قدر خوشحال بشوم ولی دیدم خیلی خوشحالم. از همه مهم‌تر این بود که ارتباطم با خواننده‌هایم خیلی زیاد شد؛ کتابم خیلی سریع به چاپ دوم و سوم رسید. خیلی‌ها کتابم را دیده بودند یا آن را خریده بودند ولی نخوانده بودند. این جایزه باعث شد همه آنها شروع کنند به خواندن کتاب و اظهارنظر.

● اظهارنظرها چطور بود؟

○ همه‌جور اظهارنظری بود.

● فکر می‌کنم در دو جایزه ادبی از کتاب شما فقط تقدیر شد - جایزه مهرگان و جایزه اصفهان. در بیانیه داوران جایزه مهرگان به نقاط ضعف کتاب‌های تقدیرشده هم اشاره شده بود. برخوردها با این بیانیه چطور بود؟

○ کسانی که بعد از مراسم جایزه مهرگان با من تماس گرفتند خیلی از این قضیه ناراضی بودند، به دلیل اینکه فضای خوبی به وجود نیامده بود. البته در آن بیانیه بیشتر از آنکه به ضعف‌های کتابم اشاره کنند از نقاط قوتش گفتند، ولی بیانیه با لحن خاصی قرائت شد. وقتی سکوت شد و قرار شد بروم بالا، نمی‌دانستم باید خوشحال باشم یا نه، به این قضیه افتخار کنم یا نه. گذشته از سکوت سنگینی که بر فضا حاکم شد و تردیدی که در من به وجود آمد، این مسئله برای خودم خوب بود، به این دلیل که به هر حال به کتابم توجه شده بود. نفس این موضوع برایم مهم بود.

● از بحث جوایز ادبی بگذریم و برویم سراغ داستان‌هایتان - در ضمن، همین‌جا

بودند. با این حال این زنان، با وجود همه محدودیت‌ها، رمان‌های جذابی خلق کردند. شاید شرایط کنونی زنان نویسنده ما با آنها قابل مقایسه باشد.

○ من می‌خواهم به دو موضوع اشاره کنم. یکی اینکه مهم‌ترین چیزی که من از آن رنج برده‌ام و هنوز هم می‌برم این است که نوشتن، مخصوصاً نوشتن زن‌ها، در کشور ما ناشناخته است، تعریف نشده است. هیچ‌کس نوشتن را به‌عنوان کار قبول ندارد. حتی دوستان تحصیل کرده‌ام از من می‌پرسیدند تو چکار می‌کنی. نمی‌توانستم برایشان تشریح کنم که می‌نویسم و نوشتن چقدر کار و وقت می‌طلبد، چقدر به مطالعه نیاز دارد. این درک نشدن یک جور ناهمدلی دور و بر من ایجاد می‌کرد. مثلاً حتی خواهر خودم همان شب جایزه کتابم را خرید، و البته این برایم ارزش داشت. یعنی بعد از اینکه دیگران کارم را تأیید می‌کنند، نزدیکانم هم می‌پذیرند که من نویسنده‌ام. گاهی اوقات احساس می‌کنم ما هم باید یک‌جوری خودمان را توضیح بدهیم. نویسنده‌های ما کمتر از نوشتن، از دشواری نوشتن، صحبت کرده‌اند. در نوشته‌های خارجی، بیشتر به این موضوع برمی‌خوریم. مثلاً همین ویرجینیا وولف که شما مثال زدید. آدم احساس می‌کند درباره خود ما نوشته است. ولی ما، علاوه بر اینها، مشکلات دیگری هم داریم که ویرجینیا وولف نداشت. می‌توانیم از اینها هم بنویسیم.

موضوع دیگری که می‌خواستم به آن اشاره کنم در مورد تجربه کردن است. من این روزها مشغول خواندن خاطرات مارکز هستم. تکان‌دهنده است. گاهی کتاب را می‌بندم و از خودم می‌پرسم یعنی من هم زندگی کرده‌ام؟ او تجربیات فراوان و عجیب و غریب و گوناگونی دارد که بیشتر آنها حاصل زندگی مردانه اوست. من خاطرات سیلویا پلات را هم خوانده‌ام و اینها را با هم مقایسه کرده‌ام. گذشته از نبوغ این دو آدم و نوع نوشتن و تفاوت‌هایشان، یک چیزهایی هم دقیقاً به جنسیتشان مربوط می‌شد. اما هر دو این نویسنده‌ها خارجی هستند. فرض کنید من خیلی هم با استعداد باشم، وقتی می‌خواهم بنویسم چقدر تجربه دارم؟ چقدر اجازه تجربه کردن به من داده می‌شود؟ من از این موضوع هم رنج می‌کشم که نمی‌توانم از محدوده‌ای خارج شوم. من حتی نمی‌توانم از سرزمین خودم دورتر بروم؛ نمی‌توانم از اتاق خودم، از مشکلات دور و بر خودم دور شوم.



● نوشتن، مخصوصاً نوشتن زن‌ها، در کشور ما ناشناخته است، تعریف نشده است. هیچ‌کس نوشتن را به‌عنوان کار قبول ندارد.

● محدودیت‌هایی که در ذهن ما وجود دارد خیلی عمیق‌تر و بیشتر از محدودیت‌هایی است که در بیرون هست. ذهنیت ما پر از چیزهایی است که مانع می‌شوند تخیل یک ذره رها شود و بال و پر بگیرد.

است. شاید وضعیت زنان نویسنده ما تا حد زیادی با آنچه وولف توصیف می‌کند مشابهت داشته باشد، با فضای زندگی زنان نویسنده قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم انگلستان. رمان‌نویسانی مثل جین آستن با اینکه خوش درخشیدند، ولی در اتاق نشیمن خانه‌هایشان می‌نوشتند و تجربه‌هایشان از زندگی تجربه‌های همان اتاق نشیمن بود. نمی‌توانستند مثل تولستوی جنگ و صلح بنویسند چون فراتر از آن اتاق نشیمن چیزی ندیده

موقعی که می‌خواستم بنویسم، می‌دیدم نمی‌توانم. می‌نشستم گریه می‌کردم. بعدها به تجربه فهمیدم که نوشتن، بخصوص برای ما که حرفه‌ای کار نکرده‌ایم، چیزی نیست که بشود مهارش کرد و در ساعت مشخصی به آن پرداخت؛ خیلی وحشی و رام‌نشدنی است. باید مرتب دنبالش رفت و پیدایش کرد، یا باید دید کی به سراغ آدم می‌آید چون درست همان لحظه که می‌خواهی به‌سراغت نمی‌آید. مدت‌ها طول کشید تا فهمیدم که این روش صرفه‌جویی وقت هم کارساز نیست. برای نوشتن، کل روش زندگی باید یک مقدار متفاوت باشد.

از زاویه دیگر هم مثلاً من نتوانستم از تجربه مادر بودن صرف‌نظر کنم و هرگز هم این قضیه در نظرم کم‌اهمیت نبوده چون فکر می‌کنم همه اینها به‌طور غیرمستقیم در نوشتن تأثیر دارد و همه از تجربه‌های مهم بشری هستند. همیشه از خودم می‌پرسم اگر در جای دیگری زندگی می‌کردم، بچه نداشتم و امکانات بهتری داشتم، آیا می‌توانستم بهتر از این بنویسم؟ این سؤال است که البته نتوانسته‌ام جواب قاطعی برایش پیدا کنم.

● نمی‌خواهم در اینجا نویسنده‌های مرد را از نویسنده‌های زن جدا کنم؛ مردهای نویسنده ما هم مشکلات خودشان را دارند. در کشور ما تقریباً کسی نمی‌تواند از راه نوشتن یا ترجمه زندگی‌اش را بچرخاند و این فراغت فکری برای مردهای نویسنده ما هم به آن صورت فراهم نیست. ولی درگیری زن‌های نویسنده مضاعف است، چون تمام روزها و ساعت‌هایشان در اختیار مسائل دیگری

● فکر نمی‌کنید این محدودیت‌ها در ذهنیت ما هم وجود دارد؟ می‌خواهیم زن کامل باشیم، خانه و زندگی و خانواده را به بهترین نحو اداره کنیم، و در ضمن نویسنده خوبی هم باشیم. فکر می‌کنید همه اینها با هم جمع می‌شود؟

○ من حتی می‌توانم به جرئت بگویم که محدودیت‌هایی که در ذهن ما وجود دارد عمیق‌تر و بیشتر از محدودیت‌هایی است که در بیرون هست. به قدری در نوشتن با موانع نادیدنی و ناشناختنی روبه‌رو می‌شوید که گاهی حس می‌کنید بهتر است همه چیز را ببوسید و بگذارید کنار. چون نمی‌توانید از این موانع عبور کنید. ذهنیت ما پر از چیزهایی است که مانع می‌شوند تخیل یک ذره رها شود، بال و پر بگیرد. به جایی هم نمی‌رسند، خیلی زود در نقطه‌ای بسته می‌شوند. این قضیه گاهی وقت‌ها ناامیدکننده است.

● همه زن‌ها در مراحل مختلف زندگی به اندازه‌های مختلف با این محدودیت‌ها مواجه می‌شوند، ولی تحول ذهنیت سنتی در آثار زنان نویسنده ما خیلی بارز است. کاملاً مشخص است که دارند این پوسته سنتی را می‌شکافند و بیرون می‌آیند؛ این مبارزه هم در درون ذهن خودشان جریان دارد هم در محیط. همین تحولی را که در زندگی زنان در اجتماع می‌بینیم، از طریق داستان‌هایشان در درون ذهن آنها هم می‌بینیم. این یک کشمکش درونی است؛ رها کردن آن نقش سنتی کار آسانی نیست.

○ کاملاً درست است. همه ما ناچاریم برای همراه شدن با دنیای جدید این سنت‌ها را بشکنیم. این اتفاق افتاده، باید هم بیفتد، حتی اگر برایمان به قیمت خیلی چیزها تمام شود، حتی اگر سخت باشد و ناامید شویم. حتی اگر خودمان به صورت فردی موفق نشویم، نسل بعدی حتماً موفق خواهد شد. این هم از حرف‌های امیدوارکننده!

● در خاطرات سیلویا پلات می‌بینیم که او هم با اینکه شاعر و نویسنده شناخته شده‌ای است، همچنان درگیر مشکلات زندگی است. با اینکه نبوغش دارد فوران می‌کند، باید به فکر سیر کردن شکم خانواده و مراقبت از دو بچه کوچک و سرکردن با شوهری بی‌بندوبار باشد. فرصت مستقل بودن را ندارد.



● ما هم می‌توانیم تعیین کنیم چه چیزهایی مهم‌اند و چه چیزهایی مهم نیستند. این کار به هم زدن معیارهای مسلط است.

○ من می‌خواهم از مشکلات دیگری هم صحبت کنم که حتی در مورد پلات هم صدق می‌کند. گذشته از اینکه او یک جور اختلال ذهنی هم داشت، ولی یکی از مشکلات عمده‌اش نداشتن اعتمادبه‌نفس بود. وقتی شعرش جایزه می‌برد، وقتی با کسی ازدواج می‌کند که خیلی دوستش دارد، وقتی بچه‌دار می‌شود، وقتی چیزهایی را که دوست دارد به دست می‌آورد، مجبور می‌شود مدام اینها را با خودش تکرار کند چون باز هم احساس خوشبختی نمی‌کند. فکر می‌کنم ما هم در چیزهایی با او مشترک هستیم. غیر از مشکلاتی که دیگران برای ما درست کرده‌اند و جدید هستند، مشکلات بزرگ‌تری هست، مشکلات ریشه‌دارتری که به اعتمادبه‌نفس ما مربوط می‌شود، به خودآزایی‌های ما و نداشتن خودباوری. مثلاً من حالت‌هایی داشتم که الان می‌فهمم چقدر برای نوشتن ضروری بوده‌اند، و آن موقع فکر می‌کردم حالت‌هایی غیرطبیعی هستند که باید حذفشان کنم؛ حتی آنها را به دیگران نشان ندهم چون ممکن است به غیرعادی بودن تعبیر شوند. در صورتی که الان این حالت‌ها را می‌شناسم و از آنها بهره می‌برم. مثلاً نیازم به تنهایی و دوری

کردن از دیگران دقیقاً لازمه خلاقیت بود. هیچ کس اینها را به ما نگفته بود. متأسفانه خودمان باید یک‌جوری اینها را به تجربه بفهمیم. اگر قبلاً به نحوی بیان شده بودند و ما پشتوانه‌ای داشتیم و می‌دیدیم که نویسنده‌های قبل از ما یک چنین دوره‌هایی را گذرانده‌اند، احتمالاً بهتر می‌توانستیم با این مسائل کنار بیاییم.

● متأسفانه نسل کنونی زنان نویسنده ما پشتوانه چندان دلگرم‌کننده‌ای ندارند. پیش از خود از چند نفر بیشتر نمی‌توانند اسم ببرند. شاید به همین دلیل تا این حد تحت فشارند. ولی چرا زن‌های نویسنده ما اعتمادبه‌نفس ندارند؟

○ فکر نمی‌کنم چندان ربطی به نویسنده بودن داشته باشد، زن‌ها کلاً اعتمادبه‌نفس ندارند. این مشکل جدیدی نیست. ما همیشه برای راه رفتن به تأیید دیگران احتیاج داریم، و این تأیید را نداریم. همیشه مجبوریم برای ادامه راه از مخزن خودمان تغذیه کنیم. تصور می‌کنم این مسئله به دوران کودکی مربوط می‌شود. در کودکی همین تأیید دیگران را خیلی کم داشتیم و نتیجه همه اینها را الان در بزرگسالی می‌بینیم. این مشکل از نظر خانوادگی، از نظر شخصیتی، از نظر اجتماعی، از نظر سیاسی وجود دارد. همه اینها وقتی جمع شود معجونی می‌شود که حاصلش ما هستیم.

● شاید این یکی از دلایلی باشد که زن‌های نویسنده ما، و اصولاً زن‌های ما در همه عرصه‌ها، خیلی دیر به ثمر می‌رسند. وقتی به خودشان می‌آیند که دیگر فرصت زیادی ندارند.

○ من فکر می‌کنم یک دلیلش هم این است که ابزار شناختمان کم است. البته من هیچ پاسخ درست و کاملی برای پرسش‌های خودم پیدا نکرده‌ام، ولی از این بابت مطمئنم که شناخت در همه چیز نقش اساسی دارد. اول باید این مشکل را با جزئیاتش بشناسیم؛ آن را در تجربه زندگی روزمره خودمان شناسایی کنیم. نوشتن در اینجا نقش عمده‌ای دارد، در این شناسایی خیلی سهم دارد.

● به نظر می‌رسد هرچه می‌گذرد طرح مسائل زنان، بخصوص مسائل درونی و ذهنی و عاطفی‌شان، در آثار شما بیشتر و عمیق‌تر می‌شود. روزبه‌روز بیشتر و عمیق‌تر به عوالم فکری زنان پرداخته‌اید. این کار خودآگاه بوده یا ناخودآگاه؟ یا مرحله‌ای بوده که باید پشت‌سر

می گذاشتید؟

○ علتش خیلی ساده است، من زن‌ها را خیلی بیشتر می‌شناسم. تا به حال جرئت نکرده‌ام وارد دنیایی بشوم که نمی‌شناسم. برای همین بیشتر درباره چیزهایی می‌نویسم که می‌شناسم.

● نگفتید این کار به نظرتان خودآگاه است یا ناخودآگاه؟

○ هر دو. شاید بشود گفت بیشتر ناخودآگاه است چون نوشتن یک کار ارادی نیست. نمی‌شود تصمیم گرفت که مثلاً می‌خواهم درباره فلان موضوع بنویسم. یک چیزهایی هست که بیشتر از درون می‌آید، و آنها به ما فرمان می‌دهند که نوشته شوند.

● زن‌های داستان‌های شما از این نقش سنتی که به آنها تحمیل شده راضی نیستند. مدام تقلا می‌کنند از روزمرگی فرار کنند. حاضر نیستند تسلیم شوند. ولی این تقلا بیشتر درونی است؛ بیشتر با خودشان در کشمکش هستند تا با دنیای بیرون. مثلاً راوی-قهرمان پرنده من در سرتاسر رمان بیشتر تلاطم ذهنی خودش را نشان می‌دهد. بیشتر حس خودش را نسبت به اتفاقی که دارد در زندگی‌اش می‌افتد نشان می‌دهد و اینکه چطور باید با آن مواجه شود. به نظر شما این بازتاب ذهنیت زن‌ها در جامعه امروز ماست؟

○ بعد از آنکه پرنده من منتشر شد، خیلی‌ها به من ایراد گرفتند که چرا این زن اعتراض بیشتری نمی‌کند. من خیلی در این مورد فکر کردم. به نظر من، اول از همه یک چیزهایی باید در فکر آدم عوض بشود. من زن‌های زیادی را در اجتماع دیده‌ام که خیلی هم های‌وهوی می‌کنند و معترض به نظر می‌آیند ولی در ذهنشان چیزی تغییر نکرده. همان آدم‌ها هستند، فقط با سروصدای بیشتر. این برایم مهم است که خیلی چیزها باید در ذهن عوض شود. در وهله بعد، مطرح شدن این سؤال در ذهن زن‌ها به نظر من خیلی اهمیت دارد. زن ایرانی الان دارد این سؤال را از خودش می‌کند. این مهم‌ترین قسمت قضیه است.

حالا می‌رسیم به تظاهرات بیرونی. من هرگز نمی‌توانم ادعا کنم که آنچه می‌گویم تنها چیزی است که وجود دارد یا مثلاً درست‌تر از بقیه است. من زن‌هایی را دیده‌ام که اعتراض بیشتری کرده‌اند و خیلی جسارتشان را تحسین کرده‌ام. ولی انگار هنوز شیمی این موضوع را پیدا نکرده‌ام که بتوانم

درباره‌اش بنویسم. من چیزی را نوشتم که برایم از همه طبیعی‌تر و قابل لمس‌تر بود. دیگران هم حق دارند بگویند که این شخصیت می‌توانست اعتراض‌های دیگری هم بکند.

● یکی از ایرادهایی که به داستان‌های شما می‌گیرند فقدان حادثه است. خودتان این مسئله را احساس می‌کنید؟

○ بستگی دارد از حادثه چه تعریفی داشته باشیم. به نظر من، حادثه فقط آن نیست که به چشم می‌آید. گاهی وقت‌ها حادثه در ذهن آدم اتفاق می‌افتد. گاهی یک برخورد ساده باعث می‌شود ذهن تکان بخورد و با دید دیگری به زندگی نگاه کنید. این به نظر من اتفاق است. اینها بالارزش‌اند. من حتی در آثار دیگران هم از کارهایی که خیلی حادثه‌ای هستند خوشم نمی‌آید. یادم می‌آید در باغ فین کاشان برای اولین بار آب‌هایی را دیدم که پرهیاهو و پرسروصدا نبودند. برای اولین بار آبی را می‌دیدم که موج‌های ریزی داشت ولی مشخص بود که از داخل جریان دارد. ساعت‌ها به شکل زیبای این آب نگاه کردم. به نظر من، زندگی ما هم همین است. بیشتر از حادثه تشکیل نشده، بیشتر از چیزهایی تشکیل شده که در ذهن ما اتفاق می‌افتد و خیلی کوچک است. هیچ‌کدام ما قهرمان نیستیم. زن‌ها و مردهایی را می‌بینیم که سراسر زندگی‌شان هیچ‌چیز ویژه و چشمگیری ندارد ولی پر از اتفاق است، پر از تغییر درونی. اینها مهم است.

● شما در داستان‌هایتان خیلی در روابط زن‌ها و مردها دقیق شده‌اید، در نکات ریز این روابط. این موضوع در داستان‌نویسی ما کمتر باز شده؛ بیان این روابط و دقیق شدن در آنها یک مقدار جسارت می‌خواهد. این کار چه بازتابی داشته؟

○ به نظر من، زندگی اصلاً از جزئیات تشکیل شده. جزئیات خیلی مهم‌اند. وقتی پرنده من چاپ شد، بیان همین جزئیات برای خواننده‌ها خیلی جالب بود.

می‌خواهم به نکته دیگری هم اشاره کنم. ببینید، مثلاً همیشه می‌گویند فوتبال کار مردانه‌ای است، همین‌طور سیاست. ولی مثلاً خرید کردن از فروشگاه یک کار جزئی زنانه است. چه کسی تعیین کرده که آن مهم است و این مهم نیست. ویرجینیا وولف معتقد است نوشتن از جزئیات زندگی ما زن‌ها مقابله‌ای است با تاریخ مردانه. ما هم می‌توانیم تعیین

● به تجربه فهمیدم که نوشتن، بخصوص برای ما که حرفه‌ای کار نکرده‌ایم، چیزی نیست که بشود مهارش کرد و در ساعت مشخصی به آن پرداخت؛ خیلی وحشی و رام‌نشدنی است.



کنیم چه چیزهای مهم‌اند و چه چیزهایی مهم نیستند. این کار به هم زدن معیارهای مسلط است؛ روشی است که من خیلی می‌پسندم. نوشتن از جزئیات سخت است. ما راحت درباره کلیات حرف می‌زنیم، درباره اجتماع، سیاست، امریکا... ولی اگر دقت کنید، کمتر کسی می‌آید از جزئیات زندگی خودش حرف بزند.

● در ابتدای یکی از داستان‌های مجموعه حتی وقتی می‌خندیم این موضوع را خیلی روشن بیان کرده‌اید. گفته‌اید: «زن‌ها با جزئیات است که به شناخت می‌رسند، به شناخت چیزی در عمق زندگی. بیشتر آنها از کلیات چیزی نمی‌دانند ولی جزئیات مثل دانه‌های مروارید در صدف ذهنشان پنهان است تا در صورت پیدا شدن نخی گردنبندی از آن درست کنند.» می‌خواهید با بیان جزئیات به خواننده فرصت بدهید که خودش به نتیجه برسد؟

○ توصیف جزئیات یک جور ابزار است، یک جور رسیدن به شناخت. شاید یک دلیلش این باشد که من فرصت تحصیل به آن شکل

نداشتم که مثلاً فلسفه بخوانم و از بیرون به زندگی نگاه کنم. من زندگی را با همین جزئیات می‌شناسم. از همین جزئیات چیزهای کلی را می‌شناسم.

● منظورم این است که شما بدون اینکه حادثه را مستقیم بیان کنید، آن را لابه‌لای این جزئیات به خواننده می‌فهمانید. این کار برای شما روشی برای بیان داستان است؟

○ امیدوارم این‌طور باشد. دوست دارم واقعاً این مهارت را پیدا کنم که جزئیاتی که می‌نویسم جزئیات ساده و سطحی و معمولی نباشد. جزئیاتی باشد که معنایی پشتش نهفته است؛ نوری به زندگی بتاباند تا ما زندگی را بیشتر بشناسیم.

● فکر می‌کنید زمانی بتوانید آن‌طور که به شخصیت زن می‌پردازید به شخصیت مرد هم بپردازید؟

○ نمی‌دانم، باید امتحان کنم. این برمی‌گردد به شناخت نویسنده، به تخیل و استعداد او. هنوز این کار را آزمایش نکرده‌ام.

● فکر می‌کنید در تجربه اجتماعی خودتان به این شناخت رسیده‌اید؟

○ تجربه اجتماعی یک چیز است، نوشتن یک چیز دیگر؛ یعنی تجربه روی کاغذ چیز دیگری است. ممکن است در واقعیت به چیزهایی برسیم ولی نتوانم آنها را در نوشته‌ام منتقل کنم. من هیچ اطمینانی در این مورد ندارم. این احتمالاً برمی‌گردد به همان نداشتن اعتماد به نفس. به علاوه، شناخت ما از جنس مقابل معمولاً مستقیم و رودررو نبوده. من بیشتر از طریق میان‌برهای کوچک مردها را شناختم. از نزدیک با مردهای فراوان برخورد نداشتم. آنها را بیشتر از زاویه دید زن‌ها می‌شناسم.

● خواننده‌های زن بیشتر با داستان‌های شما ارتباط برقرار می‌کنند یا خواننده‌های مرد؟

○ خواننده‌های زن کتاب‌هایم خیلی بیشتر بوده‌اند.

● مردها چه واکنشی نسبت به کتاب‌هایتان نشان داده‌اند؟

○ خیلی‌هایشان خوشحال بودند که توانسته‌اند از طریق جزئیاتی که من طرح کرده‌ام بیشتر به دنیای زن‌ها وارد شوند و این موضوع برایشان جالب بود. چون معمولاً تصویری که از زن‌ها ارائه می‌شود بسیار کلی است.

● بسیاری از نویسندگان و خوانندگان

● حادثه فقط آن نیست که به چشم می‌آید.

گاهی وقت‌ها حادثه در ذهن آدم اتفاق می‌افتد. گاهی یک برخورد ساده باعث می‌شود ذهن تکان بخورد و با دید دیگری به زندگی نگاه کنید.

مرد ما معتقدند داستان‌های زنان نویسنده خسته‌کننده‌اند؛ به این معنا که یک‌سری مسائل روزمره را به‌صورت شکایت و ناله مطرح می‌کنند و این مسائل از نظر مردان جذاب و مهم نیست. ○ من هم در داستان‌هایم گاهی ناله کرده‌ام ولی اصلاً دوست ندارم ناله کنم و ناله و شکایت را از کار خلاق جدا می‌دانم. انتقاد و ناله و شکایت مربوط به عرصه دیگری است. البته از این نظر تا حدی به نویسندگان و خوانندگان مرد حق می‌دهم چون نوشتن تروتازه، نوشتنی که خسته‌کننده نباشد کار سختی است. مارکز می‌گوید اولین چیزی که من از کتاب انتظار دارم این است که مرا هیپنوتیسم کند. آرزوی من هم این است که بتوانم چنین اثری بنویسم. تمام ایرادهایی را هم که در این زمینه از من گرفته‌اند، مخصوصاً در مجموعه اولم، با جان و دل پذیرفته‌ام چون دوست دارم کارم تحول پیدا کند.

● به نظر می‌رسد هرچه می‌گذرد تمایل شما به موجز‌نویسی بیشتر و بیشتر می‌شود. فکر نمی‌کنید این کار کم‌کم برایتان به‌صورت یک وسواس درمی‌آید؟

○ موجز نوشتن همیشه برای من ارزش بوده. همیشه از زیاده‌گویی دوری کرده‌ام، حتی در صحبت کردن. فکر می‌کنم بیشترین معنی را باید با کمترین کلمات بیان کرد. همین وسواس را حالا هم دارم، هرچند که در کار جدیدم ناچار شدم آن را یک مقدار کنار بگذارم. رمان ایجاز زیاد را نمی‌طلبد. باید مخاطب‌ها را در نظر گرفت. البته در این مورد به نتیجه قطعی نرسیده‌ام ولی ایجاز را خیلی دوست دارم و در آثار دیگران هم کسانی که موجز می‌نویسند برایم فوق‌العاده جذاب‌اند.

● این جذابیت در نظر شما بیشتر در

زبان اثر نهفته است یا یک موضوع ذهنی است؟ فکر می‌کنید پرگویی فکر را خسته می‌کند یا موجز نوشتن برایتان یک جور بازی زبانی است و ترجیح می‌دهید زبان اثر شسته‌رفته باشد؟

○ نه، بازی زبانی نیست. فکر می‌کنم در واقع در فکر نویسنده است. زیاد حرف زدن همیشه حقیقتی را برای ما روشن نمی‌کند. می‌خواهیم بیشتر حرف بزنیم که مخاطب را بیشتر اقناع کنیم، ولی عملاً نتیجه عکس می‌گیریم. در تاریخ ادبیات ما هم همیشه ایجاز را تحسین کرده‌اند. من هم همیشه موجز نوشتن را تحسین کرده‌ام، مخصوصاً در داستان کوتاه که باعث درخشندگی داستان می‌شود. داستان‌های ما خیلی از پرگویی آسیب دیده‌اند.

● شاید این ایجاز فرصتی هم به خواننده می‌دهد برای فکر کردن و خواندن سطرهای نانوشتۀ داستان. اجازه می‌دهد ذهنش پروبال بگیرد و تخیلش به کار بیفتد.

○ ایجاز به‌خودی‌خود و به‌تنهایی چنین کاری نمی‌کند. با عناصر دیگری جمع می‌شود و این کار را می‌کند، ولی حتماً این نقش را دارد. خیلی کارهای دیگر هم می‌کند: متن را زیبا می‌کند، خواننده را خسته نمی‌کند، سطح کار را بالا می‌آورد.

● کتاب بعدی‌تان رمان است یا مجموعه داستان؟

○ رمان است.

● الان در چه مرحله‌ای است؟

○ قراردادش را بسته‌ام و فکر می‌کنم دیگر آن را برای گرفتن مجوز چاپ به وزارت ارشاد فرستاده باشند. البته شخصیت‌های این رمان هم بیشتر زن هستند و در عمل به دنیای زن‌ها پرداخته‌ام، ولی طرح مسائل اجتماعی در آن بیشتر است و فکر می‌کنم وارد مرحله دیگری از کارم شده‌ام. البته ردپای مرا از همان اولین مجموعه، یعنی در عمق صحنه، تا اینجا می‌توانید دنبال کنید. کسی که مستمر می‌نویسد، همیشه مراحل را طی نوشتن و در طول کار تجربه می‌کند.

● به این ترتیب، دو اثر اخیر شما رمان بوده‌اند. روی هر کدام چقدر کار کرده‌اید؟

○ فکر می‌کنم نوشتن رمان صرفاً عمل نوشتن نیست، پروسه‌ای است که در ذهن طی می‌شود. گاهی حتی بخش‌هایی از رمان را می‌نوشتیم و می‌گذاشتیم کنار و از آن فاصله می‌گرفتم تا چیزهایی در ذهنم ساخته

می‌شد. وقتی قسمتی را زودتر از موقع می‌نوشتیم، می‌دیدم درست از کار در نمی‌آید. در واقع، یک چیزهایی است که از مدت‌ها پیش در ذهنم بوده و با آنها زندگی کرده‌ام. ولی مثلاً نوشتن پرنده من تقریباً یک‌سال و نیم طول کشید.

● می‌توانید بگویید چه مقدار از خودتان و شخصیت خودتان در داستان‌هایتان هست؟

○ خیلی زیاد. این اتفاق ناخواسته پیش می‌آید و من اغلب اوقات مانعش نمی‌شوم. یکی از معیارهای کار برای من صداقت اثر است؛ معتقدم اگر صادق نباشی، خواننده اولین کسی است که متوجه می‌شود. همچنان که ما در کارهای دیگران متوجه این فقدان صداقت می‌شویم. صداقت و صمیمیت برای من از مهم‌ترین اصول نوشتن است. در واقع، هنر غیر از این را بر نمی‌تابد.

● چقدر ذهن خودتان را سانسور می‌کنید؟ غیر از سانسورهای اجتماعی و سانسورهایی که مربوط به ضوابط نشر است.

○ گاهی پیش می‌آید که برای نوشتن یک جمله ساده موانع زیادی را پشت‌سر می‌گذارم. گاهی اصلاً جسارتش را ندارم که کار را به ثمر برسانم. در واقع، با سانسورهای بی‌نهایتی مواجه‌ام؛ از بعضی از این موانع گذشته‌ام، و از بعضی هنوز هم نتوانسته‌ام بگذرم.

● این سانسورها درونی و ذهنی است یا بیرونی و اجتماعی؟

○ فکر می‌کنم بیشتر انعکاس بیرون هستند. مثلاً یکی از سانسورهای من این است که این را که فرضاً می‌نویسم نکند زندگی شخصی‌ام آسیب ببیند، نکند مردم درباره‌ام طور دیگری قضاوت کنند. البته قضیه برایم به این شکل حاد نیست، ولی این ترس‌ها و دغدغه‌ها در ذهنم وجود دارد. هنوز به جسارت واقعی دست پیدا نکرده‌ام که بگویم قضاوت دیگران برایم مهم نیست و هرچه به ذهنم آمد بنویسم.

● جای چه چیزی را در داستان‌های زن‌های ما و در کار خودتان خالی می‌بینید؟

○ تخیل. فکر می‌کنم جایش خیلی خالی است. نه تخیل مصنوعی واردشده از بیرون، تخیلی که به کار جان بدهد، تخیلی که با رئالیسم آمیخته باشد. نوشته‌های ما یا گزارش صرف از واقعیت است، یا به خیالاتی پناه می‌بریم که هیچ ربطی به زندگی‌مان ندارد.



به نظر من، اگر بتوانیم هم از تخیلمان استفاده کنیم و هم از یک‌بار مصرفی آن گزارش بکاهیم و این دو را با ارتباط خلاقانه‌ای به هم وصل کنیم، آن موقع می‌توانیم موفق شویم.

● فکر می‌کنید افق‌های فکری نویسندگان ما، چه زن و چه مرد، این اجازه را به آنها می‌دهد که تجربه نوشتن در سطح جهانی داشته باشند و اثری هم‌تراز آثار جهانی خلق کنند؟

○ نمی‌دانم می‌توانیم اثری در سطح جهانی خلق کنیم یا نه. پاسخ دادن به این سؤال سخت است و من هم در این زمینه صاحب‌نظر نیستم. ولی در مورد افق‌های فکری... ببینید، برای پیدا کردن افق‌های فکری چه چیزهایی لازم است؟ دانش زیاد لازم است، سواد زیاد، سفر زیاد، تجربه زیاد، تخیل قوی. همه اینها افق‌های دید نویسندگان را گسترش می‌دهند. ولی چطور باید اینها را به دست بیآوریم؟ فکر می‌کنم این بحث جداگانه‌ای است.

● بعد از تمام این حرف‌ها، چرا نویسندگان زن ما این قدر کم کارند؟

○ چون کارهای خیلی زیاد دیگری هم دارند. مثلاً من شوهرداری می‌کنم، بچه‌داری می‌کنم. من هنوز هم به قول ویرجینیا وولف اتاقی از آن خود ندارم، هنوز هم ساعت‌های مشخص کاری برای خودم ندارم. حالا بگذاریم از این جایزه‌ها...

● در حال حاضر زنان نویسنده ما در سطح جهان خیلی مطرح و مورد توجه‌اند. شاید به این دلیل که بخشی از

اجتماع ما را که سخت دستخوش تحول است برای جهانیان بازتاب می‌دهند. ولی انگار نویسندگان زن ما هنوز خیلی درگیرند، داخل گودند، نمی‌توانند ارزش کار خودشان را خوب درک کنند.

○ من در مورد کار خودم صحبت می‌کنم. من اصلاً در مورد کار خودم دچار توهم نیستم. کم و بیش می‌دانم که فعلاً با این وضعیت کاری‌ام در چه جایی قرار دارم. حتی جرئت نمی‌کنم خودم را با نویسندگان خارجی مقایسه کنم. شاید هم این از فقدان جاه‌طلبی باشد، یا هر اسم دیگری که شما روی آن می‌گذارید. من فقط می‌خواهم در این مسیری که در مملکت هست - از تاریخ ما تا اینجا - از ناگفته‌هایی بگویم که قبلاً گفته نشده، از چیزهایی که قبلاً نوشته نشده. همین مسئولیت را احساس می‌کنم.

● صحبت‌مان را با جوایز ادبی شروع کردیم و بد نیست آن را با جوایز ادبی تمام کنیم. به نظر شما، داوری شدن سخت نیست؟ اگر برنده نبودید، چه احساسی داشتید؟

○ ببینید، اصل برای من کار کردن است. نمی‌دانم اگر برنده نمی‌شدم چه عکس‌العملی نشان می‌دادم. ولی مطمئنم که در یک چیز تغییری ایجاد نمی‌شد. همچنان که با گرفتن جایزه هم هیچ تغییری در آن به وجود نمی‌آید. و آن هم کار کردن است. نیازی که من به کار کردن دارم ربطی به جایزه گرفتن ندارد. مهم‌ترین چیز برایم همین استمرار در کار است، کاری که از دستم برمی‌آید و آن را دوست دارم و علاقه دارم ادامه‌اش بدهم. حالا امروز تشویق می‌کنند، ممکن است زمانی هم نکنند.

● حدود چهار سال از رواج این جوایز می‌گذرد. به نظر شما جایزه‌های ادبی چه اثری می‌توانند در ادبیات ما داشته باشند؟

○ از مسائل حاشیه‌ای که بگذریم، نفس کار خیلی خوب است، تأثیر تشویق‌آمیزش بسیار خوب است. مهم‌ترین تأثیرش، همان‌طور که قبلاً گفتم، ایجاد ارتباط است؛ تبلیغ کتاب، فروش کتاب، قرار گرفتن آن در دسترس خواننده‌ها و نقد از طرف خواننده‌ها. مثلاً اگر قبلاً ده نفر کتاب مرا می‌خواندند، حالا بیست نفر می‌خوانند و من نظر بیست نفر را دارم و این برای رشد کارم بسیار اساسی است. جایزه نقدی‌اش هم مهم است، ممکن است بالاخره اتاقی را فراهم کند. ■